

باطل شود و بد آنکه هر کس که درین مراتب احوال تامل کند بداند که آفریدگار عالم  
 تعالی و تقدس سیر آفتاب را سبب اختلاف احوال عالم سفلی کرده است و اکثر  
 حوادث این عالم را به حرکات این عالم باز بسته تعالی امر به الخلق و الامر و بد آنکه در  
 قرآن سه بار نفخ صور در وقت قیامت یاد کرده است اول نفخ فزع یعنی ترسیدن  
 چنانکه فرمود و نفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض و دوم  
 نفخ صعق یعنی افتادن چنانکه فرمود و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات  
 و من فی الارض و سوم نفخ قیام یعنی برخاستن چنانکه فرمود تم نفخ فیها اخری  
 فاذا هم قیام ینظرون و نظیر این حالات در غروب و طلوع آفتاب پیدا است  
 زیرا که چون قرص آفتاب غروب کند ترس بر دل خلق مستولی شود و جمله حیوانات رو  
 باشیانه خود آرنند پس این حالت نفخ صور ماند در وقت فزع و بعد از آن چون شفق غروب  
 کند خواب بر همه خلق مستولی شود و همه چون مرده شوند و این حالت هم نفخ صور ماند در  
 وقت صعق و بماندن در خواب در جمله شب بدان وقت ماند که بین النقیضین باشد و بعد  
 از آن چون صبح ظاهر شود و آفتاب طلوع کند و جمله خلق از خواب بر خیزند این حالت  
 نفخ صور ماند در وقت قیام و هر کس که درین سه حالت از احوال آفتاب تامل کند  
 او را کمال قدرت و حکمت و رحمت خالق عالم معلوم شود و کیفیت تصور احوال قیامت  
 او را ظاهراً هرگز نداند و بداند که حالها جمله عالم بر تدبیر صالح عالم و فاعل مختار است نوع چهارم  
 از منافع حرکت هر روزه آفتاب آن است که آفتاب همیشه گرم کننده و اگر در  
 مسامته یک موضع مدتی دیر بماند آن موضع سخت گرم شود و بسوزد و ازین است که در  
 وقت ذوال چون حرکت او در حصن ضعیف نماید لاجرم شدت حرارت او در آن وقت

ظاهر شود پس اگر تقدیر کنیم که حرکت هر روزه آفتاب ازین که هست بطی تر بودی  
 آفتاب در مسامته هر موضع دیرتر ماندی و قوت حرارت سخت شدی و بجهت  
 احتراق رسیدی و دلیل برین آن است که در وقت تابستان چون مدت  
 طلوع آفتاب بیشتر است لاجرم هوا سخت گرم شود و اگر حرکت هر روزه آفتاب  
 ازین که هست سریع تر بودی تاثیر او هر آنکه ضعیف تر بودی و بجهت جمود رسیدی  
 و دلیل برین آن است که در وقت زمستان چون مدت طلوع آفتاب کمتر است  
 لاجرم هوا سخت سرد شود اما چون حرکت آفتاب در سرعت و بطوری بدین مقدار  
 معین است لاجرم چندان نبود که اثر تسخین او ضعیف باشد و در ظهور چندان نبود  
 که اثر تسخین او قوی بلکه در حرارت و برودت بحد اعتدال بود و بر وفق مصلحت  
 عالم و عالمیان فقبارک الله احسن الخالقین نوع پنجم از عجایب حکمت خالق عالم  
 در سیر آفتاب آن است که کمال حکمت آفریدگار تعالی چنان اقتضا کرد که مدار آفتاب  
 مائل باشد از منطقه فلک عظیم و این دو دایره متقاطع باشند و از تقاطع ایشان  
 دو نقطه ظاهر شوند یکی اول حمل و دوم اول میزان و دو نقطه دیگر که فایت بعد باشد  
 میان این دو دایره هم ظاهر شود و آن اول سرطان و اول جدی است و حکمت  
 درین معنی آن است که اگر مدار آفتاب مائل نبودی از منطقه معدل النهار تاثیر آفتاب  
 مختلف نبودی زیرا که آن موضع در زمین که مسامت مدار آفتاب بودی در فایت  
 سوختگی بودی و آن موضع که از مدار او دور بودی در فایت برودت و جمود بودی  
 و آنچه میان این دو جایگاه بودی در فایت اعتدال بودی و این احوال هرگز  
 متغیر نشدی پس در یک موضع از مواضع عالم احتراق و ایم بودی و در موضع دیگر

برودت دائم و در موضع دیگر اعتدال و ایم و اگر چنین بودی تعاقب فصول اربعه  
نبودی و چون تعاقب فصول اربعه نبودی نشو و نما قطعاً نبودی اما چون سیر آفتاب  
بر دایره باشد که مقاطع دایره معدل النهار باشد لازم آید که آفتاب گاه جنوبی باشد  
و گاه شمالی و بدان سبب فصول اربعه ظاهر شود و از فصول اربعه نشو و نما و مصالح  
حیوانات بتمامت ظاهر شود چنانکه تفصیل آن در کتابهای مطول گفته ایم و چون  
این معانی معلوم شد ظاهر کرد که سیر آفتاب از همه جهات بروفق مصلحت عالم  
و عالمیان است چنانکه فرمود و الشمس والقمر و النجوم مسخرات بامر اولاه الخلق  
و الامر تبارک الله رب العالمین نوع ششم از عجایب احوال آفتاب است  
که تمامت دور او بیک سال تمام شود زیرا که اگر حرکت او ازین مقدار بطبیعت  
بودی بسبب طول مسامته احتراق حاصل شدی در آن موضع دیر و چون حاصل  
گشته در دیگر مواضع پس معلوم شد که مصلحت عالم آنگاه حاصل شود که جایگاه آفتاب  
این موضع باشد که هست و مقدار او این مقدار باشد که هست و حرکت هر روزه  
و هر ساله او این باشد که هست و اوج و حقیض و میل و مقدار میل او این باشد  
که هست و اگر جمله عقولها یک عقل شود و بدان عقل در مدت اند هزار سال اندیش  
کرده شود هرگز وضعی و تربیتی و تدبیری ازین کامل تر که هست متصور نگردد و فسحاً  
من لا یعرب عن عمله مثقال ذره فی السموات و الارض و هو العليم  
الخبیر نوع هفتم از عجایب احوال آفتاب آن است که هر موضع در زمین که آفتاب  
از سمت سرایشان نیک و در باشد در آن موضع سرما سخت باشد و بر قبا بسیار بود  
و نشو و نما حیوان و نبات میسر نشود چنانکه در آن موضع که قطب بر سمت سرایشان باشد

آنجا دور فلک رخوی باشد و تمامت سال کیشبار و ز بود چون آفتاب بکمال رسد  
 روز در آید و مدت ششش ماه آفتاب طالع باشد و چون آفتاب بمنزله ان آید شب  
 در آید و همچنان به شب باقی ماند مدت ششش ماه دیگر و غایت ارتفاع آفتاب در آن  
 موضع نیست و سه درجه داند و دقیقه بیش نبود لاجرم روز سخت تاریک باشد و قرارگاه  
 حیوان نباشد و اما موضعی که بر خط مستقیم باشد آفتاب هر سال دو بار بسمت  
 ایشان رسد و ابوعلی بن سینا گفته است که آن موضع معتدل باشد و اختیار ما  
 آن است که آن موضع نیک سوخته باشد زیرا که دائما آفتاب گرد سر ایشان میگردد  
 و غایت بعد آفتاب از ایشان مقدار میل اعظم باشد و بد آنکه سالی در چنین مواضع  
 هشت فصل باشد و تابستان و دوزستان و دو بهار و دو خزان زیرا که چون دو بار  
 بسمت سر آمد هر آینه دو تابستان بود و چون دو بار در غایت بعد باشد و در تابستان بود  
 پس معلوم شد که آن موضع یکبار در تحت النهار است در غایت گرمی باشد و آن که  
 تحت القطبین است در غایت سردی باشد و آن موضع که در میان این دو  
 موضع باشد معتدل باشد لیکن در جانب جنوب زمین نزدیکتر است لاجرم حرارت  
 قوی تر بود و در یاها در آن موضع جمع شوند و در شمالی دورتر باشد لاجرم حرارت کمتر  
 شود و زمین آن از میان آب بیرون آید تا قرارگاه حیوانات بری باشد و گفته  
 حکمته عن العبت و فعله عن الباطل نوع هشتم از عجایب احوال سیرت است  
 آن است که معلوم شده است که مسکن عالم بر سه قسم است اول آن است که در  
 زیر خط استواست و آن در غایت حرارت و احتراق باشد دوم آنکه در تحت القطبین  
 بود و آن در غایت سردی و جمود باشد سیوم آنکه در میان این دو موضع باشد و آن

مسکن حیوان و نبات است پس گوئیم این مقدار متوسط هم بر سه قسم است یکی  
 آن جانب که نزدیک باشد بقطب استواء حرارت آفتاب آنجا قوی باشد لاجرم  
 ساکنان آن موضع سیاه می باشند و موی ایشان بعد باشد و مسام ایشان  
 کشاده باشد و چون چنین باشد حرارت غریزی ایشان ضعیف باشد لاجرم  
 شجاعت ایشان اندک بود و عمرهای ایشان کوتاه و هر که ازین قسم بخت استواء  
 نزدیکتر بود این احوال ایشان را بیشتر بود چنانکه مردمان ترکبار و توفی و هر کس که  
 دورتر بود این احوال ایشان را کمتر بود چنانکه اهل هند و یمن و اهل جنوب مغرب  
 و قسم دوم آن جماعت که در میان باشند از خط استواء و از تحت القطبین آن موضع  
 معتدل باشد هم در حرارت و هم در برودت لاجرم ساکنان این مساکن معتدل  
 باشند هم در برودت و هم در حرارت و هم در قداست و هم در شجاعت و این قوم  
 اهل چین و اهل خراسان و عراق و شامند و بدانکه هر طائفه ازین قوم که بطرف جنوب  
 مائل تر باشند در ذکا و عقل کامل تر باشند بسبب قرب ایشان بمسامه منطقه البرج  
 و قرب ممر سیارات اوست سر ایشان و مردمان مشرقی کامل تر باشند از مردمان  
 مغربی هم در خلقت و هم در خلق اما قسم سوم آن جماعت اند که نزدیک باشند بدان  
 طرف که تحت القطبین و نبات النعش باشند و این نبات النعش قطبین نزدیک  
 سمت ایشان باشند و این جماعت دور باشند از ممر آفتاب لاجرم برودت بر آن  
 هوا غالب بود و بدان سبب رنگ ایشان سپید بود و اندام ایشان نرم و بسبب  
 سردی هوا مسام ایشان بسته شود و حرارت غریزی در باطن ایشان با فراط بود  
 لاجرم شجاعت ایشان قوی باشد چنانکه صفت ترکان است و بدانکه هر کس که این

احوال که در اخلاق و الوان و احوال اوسیان شرح دادیم اورا معلوم و محقق  
 شود همبرین قیاس حال جمله حیوانات و نباتات و معادن و بحار و جبال و صحاری  
 اورا معلوم شود و ظاهر گردد و اورا که خالق عالم سیر آفتاب چنان تقدیر کرده است  
 که جمله مصالح عالم سفلی بوسی منتظم شود و سبحان من بحکمت الباقی نوع انهم از عجایب حکمت  
 خالق عالم در سیر آفتاب آن است که تابستان گرم و خشک است و زمستان سرد  
 و تر پس اگر تقدیر احوال عالم چنان بودی که از تابستان انتقال افتادی زمستان  
 و فعه واحد لازم آمدی که طبایع حیوانات و نباتات از ضد بفضد انتقال کردی و فعه  
 واحده و این حالت موجب آن شدی که طبیعت مقهور شدی و مزاج باطل گشته  
 پس حکمت آفریدگار چنان اقتضا کرد که میان تابستان و زمستان و متوسط باشد  
 اول بهار و دوم خزان و آن چنان است که میان تابستان و زمستان بهار متوسط  
 است و بهار در رطوبت مناسب زمستان است و در حرارت مناسب تابستان  
 پس حیوان چون از زمستان بیرون آید و بهار در آید اثر مخالفت چندان قوی نبود  
 و همچنین چون از بهار تابستان آید اثر مخالفت کامل نبود و همچنان میان تابستان  
 و زمستان خریف متوسط است یعنی متوسطی که تابستان است و در برودت مشکل  
 زمستان پس بدین طریق وضع عالم چنان شد که ابدان حیوانات از ضد بفضد انتقال  
 نکنند بلکه دایما از طالی بجالی دیگر بروجهی که میان ایشان مشاکلتی باشد انتقال می کنند  
 تا مصالح اختلاف فصول حاصل باشد و مضرتها انتقال از ضد بفضد و فعه واحده  
 حاصل نباشد فقبارک الله احسن الخالقین نوع دوم آن است که چون عالم وزمین کره  
 است هر ساعت که فرض کرده شود آن ساعت در شهری با مداد باشد و در شهری

دیگر چاشنگاه و در شهر دیگر نماز پیشین و در چهارم نماز دیگر و علی بن القیاس پس بسبب  
 آنکه زمین کره است و آفتاب گرد او میگرد و در کل جوانب عالم این جمله احوال موجود  
 باشد بر نظم عجیب و ترتیبی غریب و چون چنین باشد هیچ لحظه فرض نتوان کرد الا که  
 در آن لحظه جماعتی با دای فرض نماز باشد مشغول باشند و جماعت دیگر بفرض نماز  
 پیشین و علی بن القیاس سائر الصلوة و چون این دقیقه معلوم شد ظاهر هر گرد و آنچه  
 خدای تعالی در صفت ملائکه فرمود که یسبحون اللیل والنهار لا یفترون و در  
 صفت بشری نیز مبرین حالت موجود است زیرا که آنچه در حق ملائکه به شخصست  
 در حق بشر به نوع است که زیرا که هیچ لحظه فرض نتوان کرد الا که طایفه از بشر در آن لحظه  
 بعبودیت مشغول باشد و چون نوع ملک از نوع بشر کامل تر آمد لاجرم آن فصل که ملک را  
 به شخص حاصل شد بشر را بنوع حاصل شد و الله اعلم فصل ششم در ولادت احوال  
 ماه برهستی آفریدگار تعالی و بر کمال قدرت الهیت قسم اول آن است که زمان که  
 پدید آمد بسبب جنبش افلاک پدید آمد پس آفریدگار تعالی زمان را بچهار نوع قسمت کرد  
 سال و ماه و روز و ساعت اما نوع اول آن است که زمان را بسبب گردش خاصه  
 آفتاب قسمت کرد هر بار که آفتاب یک دور تمام کند آن یک سال بود اما آنچه نوع  
 ماه است هر بار که قمر از آفتاب مفارقت کند تا آنکه بار دیگر بوی رسد آن یک ماه بود  
 اما قسم سوم روز است و آن آن است که آفتاب بجزکت فلک عظم از مشرق تا مغرب  
 یک دوره تمام کند اما قسم چهارم ساعت است و بدانکه ساعات دو قسم است یکی راست  
 مستوی گویند و آن آن است که شب و روزی را به بیت و چهار قسم قسمت کرده اند و دوم  
 راست معوجه گویند و آن آن است که روز و شبی را پیوسته بدوازده قسم کنند و

چون این مقدمه معلوم شد گوئیم بسبب دورتر زمان منقسم می شود باها بسبب  
 انقسام زمان باها اوقات روزه و اوقات حج پیدا آید و اوقات مدتهاست  
 معاملات و اجارات ظاهر شود و آیه برین معنی ناطق است و لیستون ناطق  
 الا هله قل هی موافقت للناس و الحج و جای دیگر فرمود و الشمس و القمر بحسب  
 منفعت دوم در احوال ماه آن است که اصحاب تجارب چنان یافته اند که از آنکه  
 که هلال ظاهر شود تا آنکه که بدر شود همینکه نور او در زیادت باشد رطوبات اجسام  
 این عالم در زیادت باشد و از آن وقت که نور او روی به نقصان نهد تا آن  
 وقت که محاق شود رطوبات اجسام این عالم در نقصان باشد و این تجربه از  
 چند دلیل یافته اند دلیل اول آن است که اگر کسی در نصف نخستین از ماه در ماه  
 بخسبد مریض شود و آن زکام هر اینه بسبب زیادتی رطوبات بود دلیل دوم  
 آن است که در نیمه نخستین از ماه در یادرتند و باشند و در نیمه دوم در حدب باشند  
 دلیل سوم آن است که طبعان احوال بجرانات بیماریها را مطابق زیادت و  
 نقصان ماه یافته اند و چون این مقدمه معلوم شد گوئیم چون زیادت شدن نور ماه  
 بسبب زیاده شدن رطوبات است هر اینه در اجسام نامی چون نبات و حیوان  
 رطوبات زیادت شود و هرگاه که رطوبات زیاده شود در آن جسم تندی پیدا آید  
 پس ازین جاست که نشود نامی حیوانات و نباتات منسوب است بتاثیر منفعت  
 سیوم در وجود ماه آن است که شب آفتاب غروب کرده باشد ماه طالع باشد تا آنکه  
 آفتاب نیز روز است ماه نیز شب باشد چنانکه فرمود هو الادی جعل الشمس ضیاء  
 و القمر نوراً منفعت چهارم آن است که نور ماه چون سبب زیادتی رطوبات آمد

حکمت الهیت چنان اقتضا کرد که نور ماه بر یک نسق باقی نماند که اگر بر یک نسق  
 باقی بودی رطوبات بر اجسام عالم مستولی شدی و استیلا می رطوبات منافی  
 حیات و نشود نمانست لاجرم نور و مختلف الاحوال آمد تا رطوبات که از وی متولد  
 شود بحد اعتدال بود منفعت پنجم آن است که فلاسفه گفته اند که اجرام فلکی قابل  
 تغییر نیستند تعالی از برای بطلان قول ایشان سه صفت در ماه پدید آورد  
 اول آنکه او را در نور مختلف الاحوال گردانید تا گاه هلال باشد و گاه بدر و گاه می  
 تا معلوم شود که اجرام فلکی قابل تغییر اند چون این درست است آنچه در قرآن فرموده است  
 گوشت و اذ انجوم انکدرت بهرمان قطعی مقرر شود اما صفت دوم آن است که  
 در روی ماه کلفی پدید آورد تا خلق را معلوم شود که جسم ماه قابل صفات مختلفه است  
 بعضی اجزاء او روشن تر و بعضی تاریکتر معلوم است که آنچه روشن تر است  
 رو بودی که تاریکتر بودی و آنچه تاریکتر است رو بودی که روشن تر بودی و چون  
 این صفات از جایزات است معلوم کرد که او محتاج است بتدبیر بدبری و تقدیر  
 مقدر می قادر مختار اما صفت سیم آن است که ماه را چنان آفرید که در بعضی اوقات  
 منخسف شود و خسوف او هر سیه دلیل آن باشد که او در صفات خود قابل تغییر است  
 منفعت ششم آن است که اصحاب هیات و محیطی اتفاق کرده اند که ماه را اختلاف  
 حاصل است پس از موضع او بحسب آن موضع معلوم نشود بحسب الحقیقت چون  
 موضع او بحسب الحقیقت معلوم شود در صد حرکات او گردن متعذر باشد اما در وقت خسوف  
 ماه موضع ماه فی الحقیقت معلوم شود لاجرم بواسطه آن رصد و معرفت افلاک و مفاد  
 بر حرکات هر یک از ان افلاک معلوم شود پس خسوف ماه بحقیقت کلیه معرفت

حکمتیانی نهایت و اسرار بی غایت است فصل هفتم در دلالت شروق و  
 غروب کواکب بر کمال قدرت الهیت و انواع حکمتیانی که متناهی بدانند آفریدگار  
 تعالی و تقدس در قرآن مجید در چند جای این دلیل یاد فرمود در یک موضع بلفظ وحدان  
 که رب المشرق و المغرب و جای دیگر بلفظ تشبیه که رب المشرقین و رب المغربین  
 و جای دیگر بلفظ جمع که رب المشرق و رب المغرب و بدانند دلالت احوال  
 طلوع و غروب بر کمال قدرت آفریدگار از وجوه است و جداول آن است که کواکب  
 در وقت طلوع در غایت نور و صفا و شروق باشد و در وی هیچ ظلمت و کدرت  
 نباشد و در وقت غروب تاریک و ظلمانی شود دلیل بر صحت حال این سخن  
 اعتبار حال نیز اعظم است زیرا که همه کس میدانند که در وقت طلوع در غایت صفا و آسایش  
 باشد و در وقت غروب زرد و ضعف و بی نور باشد و معلوم است که حال ماه و حال  
 ستاره در وقت طلوع و در وقت غروب برابر است پس اختصاص یک وقت  
 بزیادت و دوم وقت بزیادت از برای طبیعت نباشد بلکه از برای تدبیر  
 و تقدیر خالق مختار باشد تعالی و تقدس وجه دوم آن است که کواکب چون در افق  
 باشد بزرگ تر نماید و چون در وسط السما باشد خرد تر نماید با آنکه چون در افق باشد از ما  
 بمقدار نصف قطر زمین دور تر باشد از آن وقت که بر وسط السما باشد زیرا که در آن  
 وقت که کواکب بر افق باشد ما و او را از مرکز عالم می بینیم و چون بر وسط السما باشد ما و او را  
 از حد بی زمین می بینیم پس هر آنکه تفاوت به نصف قطر زمین حاصل باشد و معقول  
 چنان است که چون دور تر باشد کوچک نماید و چون نزدیک باشد بزرگ نماید این  
 قضیه بر عکس آمد زیرا که چون در افق باشد دور تر بود و بزرگتر نماید و چون بر وسط السما

بود نزدیک ترست و کوچک تر نماید پس معلوم شد که این واقعه بتدبیر و تقدیر عمل  
 محتامست اگر سائلی گوید که در وقت طلوع آفتاب بخارات بسیار بود و چشم را چون  
 در ورطوبت بود بزرگتر نماید و نماز پیشین آن را بخارات کمتر باشد لاجرم کوچک تر نماید  
 جواب آن است که خبم چون در ورطوبت بود بزرگ تر  
 نماید اما چون در ورطوبت نباشد بلکه رطوبت حاصل است  
 میان ما و آفتاب پس باید که کوچک تر نماید پس معلوم شد که این عذر باطل است  
 نوع سیوم از عجایب طلوع و غروب کواکب یکی صبح کاذب است زیرا که صبح کاذب  
 آنست که نور مستطیل در افق مشرق پدید آید یک لحظه نگاه ناگاه بود و ظلمت قوی  
 گردد و آنگاه صبح مستطیل طالع شود و این حالت از عجایب احوال است زیرا که ظهور آن  
 آن صبح کاذب راست آنست که آفتاب با افق شرقی نزدیک شده است یا  
 سببی دیگر است اما قسم اول باطل است زیرا که اگر چنین بودی بالیستی که تاثیر آن  
 نور در حلقه جانب افق ظاهر شدی چنانکه در صبح مستطیل که آن را صبح صادق گویند  
 زیرا که تاثیر آفتاب نسبت کل جانب افق شرقی برابر باشد و معلوم است که صبح  
 کاذب نه چنین است بلکه نوری همچون خطی در آرد و مشرق پدید آید پس معلوم شد که  
 ظهور نور صبح اول اگر از تاثیر آفتاب بودی بالیستی که هر لحظه زیادت بودی زیرا که  
 هر لحظه قرب آفتاب بمشرق در زیادت است لیکن چنین نیست زیرا که بعد از  
 ظهور صبح اول عالم نیک تاریک شود و بعد از آن صبح مستطیل طالع شود پس بدین  
 دو برهان درست شد و معلوم گشت که طلوع صبح اول نه بتاثير آفتاب است بلکه چون  
 قدرت است و حکمت درین آنست که فرمود فالحق الاصبحا و بدین برهان

درست شد که به طلوع صبح اول معرفت توحید مبرهن شود و به طلوع صبح دوم عبودیت  
 حضرت الهیت لازم گردد و سبحانه ما اعظم بر هفتاد نوع چهارم آن است که حال کواکب  
 در طلوع و غروب بحال زادن و مردن مانند زیرا که طلوع کردن کواکب مثل بیرون  
 آمدن آدمی است از شکم مادر و ازین است که در جبهه که طلوع شود در وقت زادن آدمی  
 آن را دلیل احوال آدمی کرده اند و نام آن در جبهه طلوع نهاده و بدانکه ستاره را  
 در طلوع و غروب احوال مختلفه سخت بسیار است لیکن از جمله آن همه احوال پنج حالت  
 مضبوط حاصل است اول آن است که چون کواکب طلوع کند ساعت بساعت  
 ارتفاع او در زیادت باشد و نور و صفا و اشراق او در کمال بود و هم برین صفت  
 بماند تا آنگاه که بغایت ارتفاع برسد و نظیر این معنی در حال آدمی آن است که چون  
 آدمی از مادر جدا شود روز بروز در نشو و نما بود و همچنین برین صفت بود تا آنگاه که با آخر  
 مدت نشو و نما برسد و مرتبه دوم آن است که چون کواکب نزدیک وسط السماء رسد  
 بدان ماند که گونی ایستاده است و حرکت نمی کند و این حالت بدان حالت ماند  
 که حیوان در سن و قوت باشد که آن را سن جوانی گویند و در وی نه زیادت ظاهر  
 شود و نه نقصان و بدانکه ستاره آن ساعت که در میان آسمان چون واقفی نماید  
 فی نفسه واقف نباشد بلکه متحرک باشد لیکن در حس ما واقف نماید همچنین سن و قوت  
 در حیوانات نه آن است که طبیعت را واقفی بود فی الحقیقت زیرا که حرارت غریزی  
 و ایما بحقیقت در رطوبت غریزی عمل می کند پس مادام که رطوبت غریزی زاید  
 باشد طبیعت در نشو و نما باشد و مادام که رطوبت غریزی ناقص باشد طبیعت در  
 نقصان باشد و آن مساوات جز در یک آن لایق تقسیم نبود همچنان که وصول کواکب

بوسط السماء جز در یک آن لای تقسم نباشد پس معلوم شد که مدت وقوف کوکب  
در وسط السماء مشابه وقوف حیوان است در مدت شباب و این مشابہت  
من کل الوجوه حاصل است مرتبه سیوم آن است که کوکب از وسط السماء رو  
بافق غرب نهند و بهر اینی آن انحطاط نوع نقصان نیست لیکن در اول حال آن  
نقصان اندک باشد و ازین است که از نماز پیشین تا نماز دیگر سایه هر چیزی دو چند  
شود و این حالت در کوکب بحالت کمولت ماند در حیوان زیرا که مردم از آخر سن  
جوانی بکمولت آیند در وقت کمولت نقصانها خفی باشد مرتبه چهارم آن است که ستاره  
از نماز دیگر روی بافق مغرب نهند تا نماز شام و درین مدت نقصان سخت ظاهر باشد  
و ازین است که از نماز پیشین تا نماز دیگر سایه هر چیزی مثل آن خیز شود انگاه از نماز دیگر  
تا زمانی اندک سایه آن چیز دو چند آن سایه مضاعف شود و بخط به خط ظلمت آن سایه  
در تزیاید باشد و این حالت در کوکب بحالت آدمی ماند درین شیخوخت زیرا که آدمی  
را در سن شیخوخت آثار ضعف و نقصان سخت ظاهر باشد و روز بروز شکستگی او در تزیاید  
بود و چون کوکب بافق غربی رسد نورش ضعیف بود و ظلمت در روی پدید آید و آفتاب  
که نیز عظیم است چون بافق غربی رسد زرد شود و نورش نماند و در حین آن نماید که کوهی لرزه  
بروی افتاده است و بر سطح افق افتاده است و این حالت در حیوان بحالت آخر  
پیری ماند و وقت ترک رسد زیرا که ضعیف شود و بر لب ترافتد و لرزه و رعشه بر اعصاب  
وسی ظاهر و نور از روی او بشود و همچنانکه چون ستاره بدین حال رسد غروب کند  
حیوان چون بدین حال رسد بید مرتبه پنجم آن است که چون ستاره غروب کند اثر نور  
او مدتی اندک در افق غربی بماند و بعد از انقضای آن مدت اثر هم باطل شود و این

بدان ماند که در عالم اثر کوب نماید و آن وقت نماز خستن باشد همچنین مردم چون  
 میزند مدتی آثار ایشان باقی باشد و چون مدتی بگذرد از آن اثر در عالم هیچ نماند و در  
 جهان از ایشان نه خبر ماند و نه اثر و بد آنکه چون در طلوع و غروب کواکب این  
 پنج حالت عجیب که سطا بقست باین پنج احوال آدمی حاصل شود لاجرم حساب  
 شریعت درین پنج وقت نماز فرمود زیرا که در هر یک وقت ازین حالتی  
 عجیب در عالم افلاک و عالم خاک ظاهر میشود لائق افتاده که بنده در هر یک وقت  
 ازین اوقات پنجگانه دل خود را بمعرفت خالق عالم و زبان خود را بذكر و شناسی او و  
 بواج و اعضای خود را ببندی او مزین گرداند زیرا که چون از تفسیر احوال عالم علوی  
 و سفلی کمال حکمت و قدرت خالق عالم معلوم می شود عبودیت با آن معرفت غلظت  
 شود تا بنده بکلی مستغرق طاعت الهی شود و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء  
 فصل هشتم در کیفیت استدلال بگردش شب و روز برستی آفریدگار عالم  
 و تقدس بدانکه آفریدگار تعالی این دلیل را در بسیاری از آیات قرآن یاد کرده است  
 اول در سوره البقره فرمود که **وَاللَّهُ كَمَا هُوَ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ** یعنی  
 شمار آفریدگار یکی است و او رحمن و رحیم است انگاه بر درستی این سخن هشتم دلیل  
 عقلی تقریر فرمود دلیل اول فرمود که **ان فی خلق السموات یعنی صفات افلاک دلیل**  
**است بر وجود صانع و بر وحدانیت و رحمت او و ما وجه دلالت صفات افلاک**  
**برستی صانع در فصل گذشته شرح داده ایم دلیل دوم فرمود که **وَالْأَرْضُ****  
**یعنی ان فی خلقنا الارض و ما وجه دلالت زمین بر حکمت و قدرت صانع حکیم شرح**  
**داده ایم دلیل سوم فرمود که **وَاللَّيْلُ وَالنَّهَارُ** و بدانکه در تفسیر اختلاف**

لیل و نهار سه و چهار است و چه اول آن است که شب و روز ضد یکدیگر اند و متناهی  
 یکدیگر چون شب در آید روز را باطل کند و نیست گرداند و بر وی مستولی شود بعد  
 از آن روز نیست شده و مقهور گشته پدید آید و بر شب مستولی شود و شب را نیست  
 گرداند پس شب در روز گاه قاهر شوند و گاه مقهور و اگر آن قهر و استیلا بحکم طبع  
 و خاصیت ایشان بودی آن حالت همیشه باقی بودی پس هرگز قاهر مقهور نشد  
 و غالب مغلوب نگشتی و چون می بینیم که قاهر مقهور می شود و مقهور قاهر میگردد معلوم  
 می شود که هر دو در تحت تصرف قادری حکیم رحیم اند که در هر دو بقدرت و حکمت خود  
 تصرف میکند پس معلوم شد که اختلاف لیل و نهار دلیل است بر وحدانیت و حکمت و رحمت  
 صانع عالم و چه دوم در تفسیر اختلاف لیل و نهار آن است که از اول زمستان  
 تا اول تابستان روز دراز تر میشود و شب کوتاه تر و این حالت برین ترتیب باقی  
 می ماند تا اول تابستان و بعد از آن بمقدار آنچه از روز کم میشود در شب زیاد میگردد  
 و در او میشود تا اول زمستان همچنین برین حال از یکی کم میگردد و در دوم می فزاید بر ترتیب منظمی اختلاف حکمت  
 و نعمتی آن است که در تابستان آفتاب نسبت به انسان بهت سبب گرمی هوا است پس اگر  
 در تابستان روز دراز زیاد بودی گرمی سخت با فراطاشدی و موجب احتراق اجسام  
 و ابدان شدی و همچنین در زمستان آفتاب از بهت سرنیک دوری افتد این معنی  
 سبب سردی هوا است پس اگر در زمستان شب دراز تر گشتی سردی هوا سخت  
 با فراط بودی جهت فحیت آفتاب و سرمای سخت با فراط موجب بطلان حیات  
 شدی پس حکمت آفریدگار عالم چنان اقتضا کرد که در تابستان روزها روی در نقصان  
 آرد تا بسبب نقصان مدت روز بختی الگرمی هوا کم می شود و بعد اعتدال بازمی آید

و در زمستان روزها روئے از نقصان زیادت مبدل کند تا بسبب  
 زیادتی روز نختی از سردی هوا گرمی شود و بحد اعتدال بازمی آید قبارک الله حسن  
 الخالقین و به سیوم در اختلاف لیل و نهار آن است که همچنانکه احوال شب روز  
 در فصول چهارگانه سال مختلف می شود همچنان احوال شب و روز در موضع بلاد عالم  
 مختلف میشود تا اختلاف لیل و نهار هم در ازمنه موجود باشد و هم در امکانه و بیان این  
 سخن آن است که زمین کره است پس این یک لحظه که درین شهر معین بباد او است  
 همین لحظه در شهر دیگر نماز پیشین است و در شهر سیوم نماز دیگر و در شهر چهارم نماز شام  
 و در شهر پنجم نماز نختن و در شهر ششم نیم شب و اگر کسی خواهد که او را این معنی روشن  
 گردد و نگار و تا وقتی که ماه در خسوف افتد اگر از اهل چین پرسند که اول آن خسوف  
 چه وقت بود گویند که نماز نختن بود مثلاً و اگر از اهل اندلس پرسند که اول آن خسوف  
 چه وقت بود گویند وقت صبح پس بدین طریق معلوم می شود که آن ساعت در  
 اقصا چین نماز نختن باشد عین آن ساعت در خراسان نیم شب بود و در  
 مغرب بباد بود پس اختلاف احوال شب و روز در بقاع عالم بدین تاویل  
 ظاهر شود و این معنی دلیل ظاهریست بر قدرتی و حتمی شامل زیرا که مصلحت  
 همه عالم بکمال قدرت و حکمت نگاه میدارد و جائی شب و جائی روز و جائی خواب  
 و جائی بیداری چنانکه خلل هیچ موضع راه نیابد تا بنندگان او چون بحقیقت نگاه کنند  
 در هر ساعتی که می گذرد و بعبودیت او مشغول می گردند و او را بیکانگی می پرستند  
 تعالی و تقدس لا یشغله شان عن شان الاله الخلق والامر قبارک الله  
 رب العالمین دلیل چهارم درین آیه مذکور است که فرمود الفلك التي تجري في

البحر بما ينفع الناس یعنی اگر جمله عالم خواهند که تسوسنگی بر روی آب بارند  
 نتواند آفریدگار عالم گشتی را که در وه هزاران هزار من بار باشد بر روی  
 آب پدید آمده است بقدرت خود و حکمت درین معنی آن است که جهات  
 حاجات خلق بسیار است و از برای دفع هر نوع حاجات انواع مخلوقات  
 آفریده است و هر یک را از ان انواع بطرفی از اطراف عالم مخصوص کرده  
 مشرقی را بجزیراتی که در مغرب باشد محتاج کرده و همچنین مغربی را بجزیراتی که  
 در مشرق باشد محتاج کرده پس از برای نقل کردن آن چیزها از طرفی بطرفی از آن  
 مصلحت آن کشتیها را بر روی آب روانه کرد تا نقل آن چیزها را از طرفی از اطراف  
 عالم بیک طرف آسان شود این است تفسیر این آیت که فرمود و الفلک التي  
 تجری فی البحر بما ینفع الناس دلیل نجوم درین آیت که مذکور است و ما انزل الله  
 من ماء فاجبی به الارض بعد موتها بدانکه اگر جمیع عقلاهی عالم خواهند که کفایت  
 آب در هوا معلق بدارند نتوانند و آفریدگار عالم ابر پیدا کرد در هوا معلق بداشت  
 و آب را در میان وی ودیعت نهاد و باد را بر وی مسلط کرد تا باد با ما آفریدگار  
 ابر را براند و بسوی زمینها برود که آب محتاج باشند آنگاه بقدرت خود ابر را آنجا سکن  
 گرداند و بارنده کند تا آن زمین سیراب شود تا از ان منافع و مصالح آدمیان حاصل  
 شود این است معنی این آیت که فرمود و ما انزل من السماء من ماء  
 فاجبی به الارض بعد موتها دلیل ششم آن است که فرمود آفریدگار عالم ویش  
 فیها من کل دابة معنی این آیت آن است که فرمود که در زمین اصناف حیوانات  
 پیدا و بی اندازه است بعضی برنده و بعضی ماشی و بعضی آن ها که در اندرون زمین باشند

و بعضی آنها که در آب می باشند و هر یکی را صفتی دیگر و خلقی دیگر با آنکه نسبت  
 طبائع و عناصر افلاک و اجرام با هم برابرست هر آنکه این معنی دلیل باشد بر آنکه این  
 خلقهای مختلف و صفتهای متفاوت بتقدیر آفریدگار حکیم علیم قدیم است دلیل  
 هفتم آنست که فرمود و نصیرین الرياح و بدانکه احوال بادها سخت و دلیل با هم  
 است و برهان قاطع برستی آفریدگار از وجود وجه اول آنست که اگر طبع هوا  
 حرکت اقتضای کند باید که هرگز ساکن نشود و اگر سکون اقتضای کند باید که هرگز  
 متحرک نشود و چون گاهی متحرک می شود و گاهی ساکن هر آنکه حرکت او و سکون او  
 بطبع او نباشد بلکه بتدبیر و تقدیر صانع مختار باشد و بعد ویم آنست که هوا جسمی سخت  
 لطیف است و در لطافت بجلیست که او را هیچ حس او را ک نتوان کرد و در آن وقت  
 که نجش در آید چنان شود که گویا بجزد و درختان را بشکند پس چنین قوت و شدت  
 در چنان جسمی لطیف پیدا آمدن نباشد الا با ایجاد فاعل مختار و چه سیوم آنست که بادها  
 بر اقسامند بعضی سبب منفعت چنانکه باد بهاری چنانکه فرمود و ارسلنا الرياح  
 لواقع و بعضی سبب مضرت چنانکه و ارسلنا علیهم الريح العقیم معلوم است که  
 طبیعت هوا اگر گیاهان باشد پس بعضی را سبب منفعت گردانیدن و بعضی را سبب  
 مضرت گردن نباشد الا با ارادت فاعل مختار و دلیل هشتم از دلایلی که آفریدگار عالم در  
 آیت شرح داده است آنست و السیاباطلسن بین السماء و الارض و ما تم  
 از منافع آن یاد کردیم و چون این هشت دلیل درین آیت یاد فرمود ختم این برین فرمود  
 لایات لقوم یعقلون یعنی این هشت برهان قاطع و بیان ظاهر است برستی  
 آفریدگار عالم و وحدانیت و قدرت حکیم مختار مکرسانی را که ایشان را عقل کامل باشد

و بدانکه آفریدگار تعالی و تقدس در آیت دیگر منفعت شب و روز یاد کرده است چنانکه  
 فرمود که قل ارا ایتیم ان جعل الله علیکم اللیل سدا الی یوم القیمت من الله  
 غیر الله یا یتکم بضیاء افلا تسمعون یعنی بگو ای محمد اگر خدای تعالی شب را  
 با شما پانیده کرده آن کیست جز وی که شب را برود و روز را بیارد و قل ارا ایتیم ان  
 جعل الله علیکم النهار سدا الی یوم القیمت من آله غیر الله یا یتکم  
 بلیل تسکنون فیه افلا تبصرون یعنی بگو ای محمد اگر خدای شما روز پانیده کند  
 کیست جز خدا اینکه روز را برود و شب را بیارد تا شما روی آسایش سایه و سایه  
 و استن که در تعاقب شب و روز بسیار حکمت است حکمت اول آن است که چون  
 روز در آید و شناختی ظاهر شود و مردم بکسب کردن مشغول باشند و چون شب  
 در آید باسایش مشغول شوند پس اگر همیشه در حرکت باشند ضعیف گردند و بی طاقت  
 شوند و اگر همیشه ساکن باشند برودت و رطوبت بر ایشان غالب گردد و سبب  
 هلاک شود اما بر روز چون در حرکت باشند و به شب در سکون اعتدال مزاج حاصل  
 شود و مصلحت حیات منتظم گردد و حکمت دوم آن است که روزگار نگاه دایم باشد  
 که آفتاب بر فلک واقف شود و حرکت نکند و اگر چنین باشد آن موضع که آفتاب بدان  
 بروی طالع بود سوخته شود آن جانب دیگر که آفتاب بروی طالع نباشد برودت و  
 بید باشد پس هیچ موضع از جوانب زمین صالح آن نباشد که منفر حیوانات باشد قطعاً  
 حکمت سوم آن است که خواب بر مثال مرگست و بیداری بر مثال زندگی و چون  
 می نمیم که نیم شب می خیم و بامداد بیداری شوم و عجب باشد اگر میم بعد از آن بار دیگر  
 زنده شوم پس تعاقب لیل و نهار هم دلیل است بر هستی آفریدگار و هم دلیل است

بر صحت حشر و نشر روز قیامت حکمت چهارم آن است که هرگاه دو چیز ضد آن باشد  
 هر یک از ایشان سبب بطلان و فساد دوم باشد و شب و روز با آنکه هر دو متضاد  
 اند آفریدگار عالم چنان تقدیر کرده است که هر یک ازین دو ضد هر از ایشان سبب  
 بطلان و فساد دوم باشد و شب و روز با آنکه هر دو متضاد اند آفریدگار عالم چنان  
 تقدیر کرده است که هر یک ازین دو ضد سبب کمال حال آن دوم باشد  
 زیرا که ما درست کردیم که اگر همه وقت شب باشد و ظلمت دایم باشد حیات طول  
 شود و قوت حس و حرکت باقی نماند و اگر همه وقت روز باشد و نور دایم بود خواب  
 نیاید و قوتها ضعیف شود و نه بینی که چون مردم بر نیوانی مبتلا شوند اگر همچنان بمانند  
 هلاک شوند پس معلوم شد که منفعت روزانگه حاصل است که در عقب شب باشد  
 و منفعت شبانگه حاصل است که در عقب روز باشد و این دلیل است بر صنع  
 فاعل مختار و کمال حکمت او که شب و روز را با آنکه ضد اند چنان تقدیر کرد که هر  
 یک از ایشان سبب کمال حال آن دیگری باشد و بالله التوفیق فصل پنجم  
 در استدلال باحوال کیفیت بروج برستی و کمال قدرت و ارادت غایت  
 تعالی و تقدس حق تعالی این دلیل در قرآن مجید یاد فرموده است آنجا که گفت  
 تبارک الذی جعل فی السماء بروجاً و جعل فیها سراجاً قمامیندا و  
 همچنین فرموده است و السماء ذات البروج و در سوره یونس فرمود و قدر  
 منازل پس بدین آیت معلوم شد که بروج تعلق بافتاب دارد و منازل که  
 تعلق باه دارد در قرآن یاد فرموده است و آن را دلیل وحدانیت و کمال قدرت  
 و حکمت خود کرده و بدانکه حکمت آفریدگار تعالی در تقدیر بروج بی نهایت است

و ما اذان شمس یا کنیم نوع اول از وجه حکمت آفرینش دوازده بروج آن است  
 که بیان کردیم که مصلحت عالم سفلی منتظم نشود الا امگاه که سال منقسم شود بچهار فصل  
 لاجرم حق تعالی مدار آفتاب را مائل کرد از منطقه فلک اعظم لاجرم این دو دایره  
 متقاطع شدند بر دو نقطه یکی اول حمل و دوم اول میزان و دو نقطه دیگر پدید کرد  
 که غایت بعد این دو دایره بود از یکدیگری یکی اول سرطان و دوم اول جدی  
 و بدین طریق فلک چهار قسم راست منقسم شد ربع اول حمل تا اول سرطان چون  
 آفتاب درین ربع بود فصل بهار باشد و ربع دوم از اول سرطان تا اول میزان  
 و چون آفتاب درین ربع باشد فصل تابستان باشد و ربع سوم از اول میزان  
 تا اول جدی و چون آفتاب درین ربع باشد فصل خریف باشد و ربع چهارم از  
 اول جدی تا اول حمل و چون آفتاب درین ربع باشد فصل زمستان باشد پس  
 بدین طریق چهار قسم راست منقسم است و بدانکه هر فصل را بسبب تقسیم کردن  
 لازم بود زیرا که هر حادثی را ابتدائی باشد و وسطی و نهایتی پس بدین طریقت حکمت  
 الهیست آن اقتضا کرد که فلک چهار ربع منقسم شود و هر ربعی بسبب تقسیم شود لاجرم  
 جمله فلک بدوازده قسم منقسم شد و هر قسمی از وی برجی آمد این است تفسیر این آیت که  
 تبارک الذی جعل فی السماء بروجاً نوع دویم آن است از عجایب حکمت خالق  
 عالم که در ترتیب بروج خلق کرده است آن است که طبائع بروج در حرارت و سردی  
 چنان آفرید که یکی گرم باشد و یکی سرد و هم بدین ترتیب تا آخر زیرا که محل گرم است و  
 نور سرد و جو را گرم و سرطان سرد و اسد گرم و سنبله سرد و میزان گرم و عقرب سرد  
 و قوس گرم و جدی سرد و دو گو گرم و حوت سرد اما طبائع بروج در یوست و رطوبت

چنان آفرید که دو خشک باشد و دتر و هم برین ترتیب تا آخر که حل و تهر هر دو خشکند  
 و میزان و عقرب هر دو ترو قوس و جدی هر دو خشکند و دلو و حوت هر دو ترو  
 چون تامل کرده شود مصلحت عالم بجز این ترتیب حاصل نشود و بیان این  
 سخن آن است که حرارت و برودت و کیفیت در اثر کردن بقوت و در اثر پذیرفتن  
 ضعیف و پیوست و رطوبت و کیفیت اندر اثر پذیرفتن ضعیف و پیوست نیک  
 بقوت و در اثر کردن نیک ضعیف و ازین است که علما گفته اند که حرارت و برودت  
 از کیفیات فاعل اند و پیوست و رطوبت از کیفیات منفعله و چون این درست  
 شد گوئیم اگر دو برج بیکدیگر متصل شوند و هر دو گرم باشند یا هر دو سرد چون آفتاب  
 در آن دو برج آمد تاثیر او سخت بقوت شود و از حد اعتدال بگذرد و ضد حیات شود  
 اما چون یک برج گرم باشد و دوم سرد باشد اعتدال حاصل شود و افراط حاصل نشود  
 اما رطوبت و پیوست ایشان دو کیفیت منفعله اند و ایشان را در اثر کردن زیادتی نمی  
 نیست پس اگر یکی خشک باشد و دوم سرد بسبب مجاورت خشک با تر هیچ در او اثر  
 نماید پس حکمت الهیست چنان اقتضا کرد که دو برج متصل خشک باشد و دو برج متصل  
 تر باشد تا بواسطه اتصال اثری از خشکی یا از تری در عالم ظاهر شود پس معلوم شد که  
 آفریدگار عالم ترکیب افلاک بر وجهی کرده است که موافق مصلحت این عالم باشد  
 نوع سیم از عجایب حکمت صانع عالم در ترتیب بروج آن است که عالم سه نوع است  
 یکی عالم اصغر و آن انسان است دوم عالم عناصر و آن را عالم سفلی گویند سیوم عالم  
 افلاک و آن را عالم علوی گویند و بدانکه چون آفریدگار تعالی افلاک بیا فرید و افلاک را  
 بجنبتش در آورد آن جنبتش سبب حرارت آمد لازم آمد که هر جسم که بفلک در غایت

نزدیک بود گرم باشد و لطیف باشد و آن آتش است و هر چه که دور تر بود گرمی لطافت  
 در وی کمتر بود و آن هوا است و هر چه از هوا دور تر لطافت آن کمتر از لطافت هوا  
 بود و آن آب است و آنچه در غایت دوری بود از فلک لاجرم در غایت سردی  
 بود و در غایت کثافت و آن خاک است پس عناصر عالم سفلی بدین ترتیب مرتب  
 شد بالای همه آتش و زیر او هوا و زیر هوا آب و زیر آب خاک و بدانکه درین ترتیب  
 سه نوع از حکمت حاصل شد حکمت اول آن بود که هر یک ازین چهار عنصر بحکم و مقدار  
 و قوت مساوی یکدیگر آمدند زیرا که اگر یکی زاید بودی بران دیگر با بقوت  
 آن زاید بر ناقص مستولی شدی و طبیعت عنصر بکلی باطل شدی و اگر طبیعت یکی  
 ازین عناصر را بکلی باطل شود ترکیب نبات و حیوان ممکن نباشد لاجرم حکمت الهیست  
 چنان اقتضا کرد که هر یک ازین چهار عنصر معادل آن دیگر باشند هم در مقدار و هم در  
 قوت و ازین است که گفته اند بالارض قامت السموات و الارضون یعنی اگر  
 اعتدال در مقدار بود قوای این عناصر را به نداشتند زاید بر ناقص مستولی شود و  
 طبیعت ناقص بکلی باطل گردد اما چون اعتدال حاصل باشد هیچ یک ازین چهار  
 عناصر بر دیگری غالب نشود پس طبائع عناصر را به باقی ماند و حکمت دوم ترتیب  
 عناصر آن است که آتش و خاک ضد اند زیرا که آتش علوی و نورانی و گرم است و  
 خاک سفلی و ظلمانی و سرد است و چون این هر دو ضد آن باشند آتش با خاک  
 مقارنت چگونه پذیرد الا آنکه هوا و آب را در میان آتش و خاک حاصل کرد تا ضد آن  
 از یکدیگر دور باشند و طبیعت هر یک بسبب مجاورت آن دیگر مقهور نشود  
 و حکمت سیوم در ترتیب عناصر آن است که اگر ما تقدیر کنیم که در زیر سطح فلک جسم دیگر

بودی جز آتش و آتش را در موضع دیگر ساکن گردانیدی آن جسم که در جوار فلک  
 بودی به سبب سرعت حرکت فلک آتش شدی پس طبیعت آتش از حد اعتدال  
 زاید شدی و همچنین اگر در مرکز عالم جسم دیگر ساکن شدی جز خاک آن جسم بواسطه غایت  
 بعد از حرکت فلک سرد و کثیف شدی و هر آنکه خاک شدی پس طبیعت خاک  
 از اعتدال زاید شدی و این همه منافی نظام عالم سفلی است اما چون آتش در جوار سطح  
 فلک باشد و خاک در غایت بعد از فلک و هوا با آتش متصل بود و آب بخاک  
 متصل بود ترتیب حکم متقن حاصل آید منزه از ایا که در تخلیق هر چیز او را حکمتی است  
 و لطفی غایت است و بدانکه چون ترتیب عناصر و عالم سفلی برین وجه گفته شد  
 بتدبیر و تقدیر صانع حکیم و فاعل مختار است که هم طبعی گفت که این ترتیب از برای  
 آن است که آتش با طبع صاعد است و خاک با طبع باطل اجرم آتش طبع باطل  
 اجرم آتش طبع باطل بر آمد و خاک در شیب بماند پس آفریدگار حکیم قدیم از برای ازاله  
 این شبهت ترتیب عالم اصغر که آن بدن انسان است و ترتیب عالم علوی بر خلاف  
 این کرد و بیان این آنست که اعضاء آدمی هر یک را بر طبعی آفرید و در جای  
 آتش است و رطوبت در دهان بجای آب و نفس بجای هوا و استخوان بجای خاک  
 پس آفریدگار تعالی در تن آدمی دل را که طبع آتش دارد در زیر آفرید و بر بالای  
 آن رطوبت در دهان که بجای آب است بیافرید و بر بالا نفس را که او بجای هوا است  
 بیافرید و بر بالای همه استخوان سر که بجای خاک است بیافرید تا عالمیان بدانند  
 که اگر بلندی آتش طبع بودی باستی که دل بر بالای همه اعضا بودی و استخوان  
 که طبع خاک دارد بالای همه است و دل که طبع آتش دارد زیر همه است معلوم شد

که بلندی آتش و پستی خاک بتقدیر خالق عالم است نه بموجب طبع و خاصیت و او  
 در عالم علومی ترتیب طبائع بروج بر خلاف ترتیب عناصر کرده و بر خلاف ترتیب  
 اعضای بدن انسان کرد زیرا که اول برج آتشی آتش بریده آن حمل است و بعد  
 از آن برج خاکی و آن ثور است و بعد از آن برج بادی یعنی هوایی و آن جوز است  
 و بعد از آن برج آبی و آن سرطان است پس معلوم شد که ترتیب این عناصر در بدن  
 بر نوعی معین است و در عالم سفلی نوعی دیگر است و در عالم علومی بر خلاف هر دو است  
 و این برهان قاطع است بر آنکه این تمایز نتیجه قدرت و ارادت حضرت الهیت است  
 نه نتیجه طبیعت و خاصیت و علت فقبارک الله احسن التالیقین فصل دهم در استدلال  
 باحوال دیگر ستارگان بر کمال الهیت الله تعالی در قرآن مجید چند نوع حکمت  
 در آفرینش ستارگان بیان کرده است حکمت اول آن است که ستارگان  
 سبب زینت آسمانها اند که انما زینا السماء الدنيا بزینة الکواکب و هیچ شک نیست  
 که روی آسمان بدین ستارگان سخت آراسته است و نظر کردن در روی  
 همه را بغایت خوش آئینده است و تامل کردن در عجایب احوال این کواکب موجب  
 برهان باهر است بر کمال قدرت و حکمت چنانکه فرمود اولم یبسطوا الی السماء فوجوههم  
 کیف بینها وزیناها حکمت دوم در وجود ستارگان آن است که آفریدگار عالم  
 این ستارگان را سبب رجم شیاطین کرده است چنانکه فرمود و حفظناها  
 من کل شیطان رجم حکمت سیم آن است که مردم چون در بیابانها و دریاها بگذرند  
 راه کم کنند سبب جو کواکب راه باز یابند چنانکه فرمود و علامات بالجمهم یهتدون  
 و حکمت چهارم آن است که در روز سبب حرکات آفتاب قبله معلوم می شود و